

ریده بود با هیچ کس ننگم و احدی تعالی علم واسم که **از آن جمله است**
عقوبت ظلم و اهل غول امام مستغفری رحمه الله از یکی سلف برود
کرده است که وی گفته است که در سفر بودم دیدم که چهاره جای نماز
و قبری می گشتند من نیز ایجا رفتم تا ایشان در آن کار مددکاری
کنم تا گاه دیدم که سپهری موی سر و روی سفید بر مرکب سفید
سوار و بوی خوش از وی می آمد ایجا رسید و پرسید که این چیست
گفت یکی از مصلحان پرسید که کدام از شما بوی سزویک تر است
اشارت بکسی کردند که این غلام است از غلام پرسید که چگونه
فقیب قومی بوده است یا بر چه علمی از افعال سلاطین عبده بود
بود است غلام گفت من اتمام امید ام اما امیدم که در غنا و نصیحت
میگردان سپهر مارا گفت بر خیزید و بروی نماز مکن از بد چون با بر خیزم
که بروی نماز کند ام ان سپهری از ما بگریزید و دیگر در اندیدم چون
در قبر وی کردم سپهری در قبر وی فراموش کردیم غلام گفت من این
سپهر را از کسی عاریت گرفته بودم و شرط کرده بودم که بوی بار برسم
را از وی دور گردند دیدند که وی شسته است و جلوه سپهر در گرد

و لیست در دست

و لیست و دسته آن در دست بوی و بر ایگو استیم و با کشته قتل او
سپهر را خبر کردیم وی سر آمد و دید ایجا ما دیده بودیم **از آن جمله است**
انکه ام امام مستغفری یکی از سلف روایت کرد است که وی گفته است
که روزی در ایام حج در بعضی کوههای مکه می گشتم دیدم که مردم بسیار
یکی جیب ابره بودند من نیز ایجا رفتم دیدم که بسیاری از زمین
است و فرو می برد مردم سپهر ما و می بینا آورده اند تا ویرانه ها
گفتند غلام گفتند چون از سخن خاص وی نومی شدند با وی گفتند
بگوی که بگذاهم عمل سپهر او را این شدی تا دیگران اعتبار کنند و از فضل
باز ایستند وی بسج نکفت تا زمین ویرانه های گاه وی بگفت فرو
برد و وی میگر است باز ویرانه ها گفته کردند که سبب این را بگوی
تا دیگران پسند گیرند هیچ نکفت چون بسینه وی رسید باز میالونه
کردند که بیان گوینان لقت عادت من ان بود که بگو تران حرم را
بی کفتم قومی گشته و مخوردم **از آن جمله است** انکه ام امام مستغفری
دقه الله روایت کرده است که قومی کج جرفستند چون بخوم رسیدند
در سفری فرود آمدند اهو می بر سزویک ایشان آمد یکی از آن بای و برا